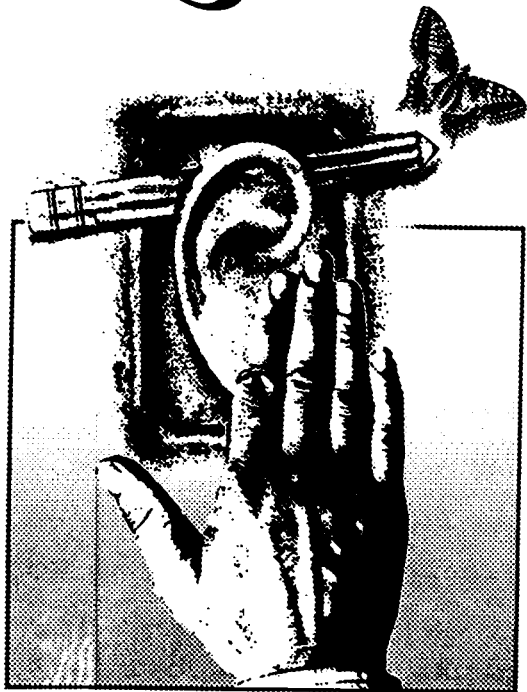


# ابطال پذیرداری

دکتر مهدی حائری یزدی  
تقریر و تدوین: دکتر عبدالله نصری



پوپر میان قضایای علمی و قضایای غیرعلمی فرق قائل شده است و قضایای اخلاقی، کلامی، فلسفی و حقوقی را غیرعلمی می‌داند. معناداری الفاظ نیز در قضایای علمی با قضایای غیرعلمی تفاوت دارد. در قضایای علمی معیار، ابطال‌پذیری (Falsibility) است. در قضایایی که کاذبند، همان کذبشان معیار معنا داشتن آنها می‌باشد، کذب ملاک و معیار ثابت شدن قضایای علمی است.

بسیاری از قضایای علمی در مرحله فرضیه هستند و تا در این مرحله‌اند، جنبه علمی ندارند و هنگامی جنبه علمی پیدامی‌کنند که آنها را تجربه کنیم و نتیجه مثبت یا در مواردی نتیجه منفی بگیریم. اگر در قضیه علمی موردی پیش آید که جنبه منفی داشته باشد، دلیل بر این است که معنادار است. اگر در یک مورد آسپیرین، مسکن درد نباشد قاعده علمی نقض نمی‌شود بلکه می‌گوییم یک مورد نتیجه منفی داده است. به هر مقداری که یک قانون صادق باشد معنادار خواهد بود.

در قضایای علمی تا به یک سلسله نتایج مثبت و منفی نرسیم نمی‌توانیم از تأثیر آن سخن بگوییم. علامت یک نظریه علمی این است که در مواردی نتایج آن منفی باشد، اگر نتیجه قضیه علمی صددرد باشد، آن قضیه علمی نخواهد بود. قضیه‌ای علمی است که هم نتایج مثبت داشته باشد و هم نتایج منفی. پس نتایج منفی نیز از نظر پوپر معیار معنی داشتن قضیه علمی است، نه اینکه فقط نتایج مثبت داشتن معیار معنا داشتن قضیه باشد. اینکه به نتیجه منفی یک قانون علمی حکم می‌کنیم نشانه آن است که ما معنای آن را درک کرده‌ایم. با این بیان معیار قضایای علمی، تحقیق‌پذیری نیست، بلکه ابطال‌پذیری است. اهمیت این نظریه در این است که براساس آن باید نقض منطقی را کنار گذارد. از نظر منطقی اگر یک مورد برای نقض موجب کلیه به دست آوریم، سالبه جزئی نتیجه خواهد شد. یک مورد سالبه جزئی می‌تواند موجب نقض موجب کلیه شود، اما در علوم، قضایایی که نتیجه منفی داشته باشند موجب نقض قانون علمی نخواهند شد.

نقد نظریه پوپر نظریه پوپر به دو صورت قابل نقد است:  
 ۱- به صورت نقضی، ۲- به صورت حلی.

جواب نقضی این است که ما موارد و قواعدی را پیدا می‌کنیم که ایجابی بوده و کذب‌بردار نیستند. در جواب نقضی از جنس خود نظریه ماده نقض را پیدا می‌کنیم؛ مثالی ارائه می‌کنیم تا در برابر نظریه مقاومت کند. اما جواب حلی معنایش این است که از ابتدا دلیل می‌آورند که این نظریه باطل است یعنی از طریق برهان به نفي آن می‌پردازیم؛ برای کذب قاعده مورد نظر استدلال منطقی ارائه می‌کنیم.

اکنون نقد نقضی: مثلاً اگر کسی بگوید که  $\text{D}\text{D}\text{O}$  (مرغی که تا دو قرن پیش موجود و دارای پاهای کوتاه و فاقد قدرت پرش بود) موجود است، این قضیه تجربی است چون تا دو قرن پیش چنین مرغی وجود داشته است و نمی‌توان آن را نقض یا تکذیب کرد. لذا در اینجا ابطال‌پذیری معیاری برای علم بودن محسوب نمی‌شود. نمی‌توان کذب این قضیه که « $\text{D}\text{D}\text{O}$  موجود است» را اثبات کرد. در یک مورد هم نمی‌توان کذب این قضیه را پیدا کرد. از آنجا که ملاک معنادار بودن این قضیه این است که کذب آن ثابت شود، لذا قضیه « $\text{D}\text{D}\text{O}$  موجود است» بی‌معنا می‌باشد. خلاصه ماده نقض این است که در بسیاری از قضایای علمی که مدعای ایجابی است، محال است که بتوان به نتایج منفی رسید. از این جهت این نظریه بکلی شکست خورده است.

اما جواب حلی: ما این دلیل را مطرح کرده‌ایم و ندیده‌ایم که کسی به آن اشاره کرده باشد. بحث جالبی در قضایای اسلامی داریم و آن اینکه «آیا شهادت در عدمیات و منغیات مسموع است یا خیر؟» اگر شما بگویید که من دیدم فرد الف، فرد ب را کشت، شهادت شما مسموع است اما اگر بگویید که من دیدم که فرد الف، فرد ب را نکشت، این مطلب را برخی از فقها قبول ندارند. در مثال مورد نظر نیز وقتی می‌گویند که  $\text{D}\text{D}\text{O}$  موجود نیست، این اشکال مطرح می‌شود که نبودن، قابل تجربه نیست تا شما آن را اثبات کنید. اگر به هزار مرغ اشاره کنید و بگویید این  $\text{D}\text{D}\text{O}$  نیست، قابل قبول است ولی اثبات نمی‌کند که در هیچ جای دنیا  $\text{D}\text{D}\text{O}$

وجود ندارد. چیزهای منفی قابل تجربه نیستند و این موضوع منحصر به مسائل علمی نیست بلکه در مسائل ماوراءطبیعی هم صادق است. در مسائل ماوراءطبیعی و فلسفی نیز نمی‌توان به نبود خدا شهادت داد، چون دلیل بر نبودن، معنا ندارد. بنابراین چون شهادت بر نفي، قابل قبول نیست، نظریه ابطال‌پذیری پوپر مخدوش است و قابل قبول نیست.

به این مسئله نیز باید توجه داشت که تحقیق‌پذیری و ابطال‌پذیری، همان ارزش صدق و کذب است. شما یا موجود هستید و یا موجود نیستید. شما نمی‌توانید هم موجود باشید و هم موجود نباشید. عدم تحقیق‌پذیری، همان ابطال‌پذیری است و اینها دو چیز نیستند. ارزش ابطال‌پذیری ارزش واحد است که به این صورت نوشته می‌شود:

$$\frac{P}{1}$$

این ارزش منفصله حقیقیه است. یا هست و یا نیست، و نمی‌شود هم باشد و هم نباشد. اگر عدد یا زوج باشد یا فرد، فقط کافی است که بگویید زوج نیست تا فرد باشد، یا کافی است که فرد باشد، تا زوج نباشد و لازم نیست دو دلیل آورده شود تا اثبات شود که عدد فرد است و یا دلیل ارائه شود که عدد زوج است. این خاصیت قضیه منفصله حقیقیه است که از اثبات یکی، نفي دیگری حاصل می‌شود. اگر خود نظریه اثبات شود، نقض آن منتفی است و اگر نقض آن اثبات شود خود نظریه منتفی است. فرم منطقی قضیه منفصله حقیقیه این است:

P	Q	P V P
۱	۱	۰
۱	۰	۱
۰	۱	۱
۰	۰	۰

به لحاظ خطای حس نمی‌توان در قضایای علمی فرد بالذات را به دست آورد. مثلاً ویروس سرطان را نمی‌توان بدست آورد. در یک جا معیار صادق است و در جای دیگر کاذب. اگر موفق شویم که فرد بالذات را به دست آوریم

فرقی میان قضایای فلسفی با قضایای علمی پیدا نخواهد شد. در امور ذهنی خطا کمتر است ولی در انطباق امور ذهنی با خارج احتمال خطا بیشتر است. در حقیقت ما به علائم و مشخصات حقایق برمی‌خوریم، نه به فرد بالذات آن و اگر فرد بالذات را در علوم طبیعی یا در فلسفه بدست آوریم اشکالی ندارد که به ضرورت منطقی به آن حکم کنیم. نظریه تحقیق‌پذیری همان دلیل استقراء است و چون استقراء کامل و تام ممکن نیست، لذا نمی‌توان از جزئیات به کلیات رسید. اگر به فرد بالذات برسیم حکم ما قطعی و یقینی خواهد بود. وقتی گفته می‌شود که کل بزرگتر از جزء است، لازم نیست تا تمام کل‌ها را استقراء کنیم. حتی در مورد کل و جزء تجربی نیز همین طور است؛ یعنی لازم نیست تا استقراء تام بکنیم. علت آن هم این است که در این قضایا باید به فرد بالذات برسیم. اگر حقیقت فرد بالذات را در یک مثال تجربی به دست آوریم می‌توانیم حکم کلی را ارائه دهیم.

از تجربی مذهبیان باید پرسید که اولیات و بدیهیات را از کجا به دست آورده‌اید؟ در اینجا که استقراء تام ممکن نیست، پس چگونه می‌گویید: کل بزرگتر از جزء است. از نظر ما در این گونه موارد به فرد بالذات می‌رسیم. هرگاه که فرد بالذات شناخته شود حکم از جزئی به کلی سرایت می‌کند، بدون آنکه استقرایی انجام شود. از پوپر باید سؤال کرد که اصل ابطال‌پذیری را در مورد رنگها چگونه جاری می‌سازید؟ یعنی در جایی رنگ سفیدی را فرض کنید، در حالی که خاصیت سفیدی را نداشته باشد، ادراک رنگ سفید براساس قاعده تجربی است و بدون اینکه همه موارد آن را استقراء کنید آن را بدست آورده‌اید لهذا در این گونه موارد نمی‌توان نتایج منفی را بدست آورد. اما براساس نظر ما در این گونه موارد فرد بالذات کافی است، چراکه در فرد بالذات طبیعت را از فرد جزئی بدست می‌آوریم.

نکته دیگری که در مورد نظریه پوپر باید طرح کرد این است که وی از ابتدا قضایا را به دوگونه تقسیم کرده است: یکی قضایای علمی و دیگری قضایای غیرعلمی. از نظر ما این تقسیم‌بندی منطقی نیست چون دو بخش در منطق

داریم: بخش منطق صورت و بخش منطق ماده. احکام هر یک از این دو را نباید خلط کرد. اگر قضایا را به علمی و غیر علمی تقسیم کنیم، تقسیم‌بندی ما مربوط به منطق ماده است، نه منطق صورت.

تقسیمات در منطق صورت، عمومی است و در علم و غیر علم فرق نمی‌کند. صورت قضایا در علم و غیر علم تفاوتی ندارد. ارکان اساسی قضیه موضوع، محمول و نسبت میان موضوع و محمول است و هیچگاه تغییر نمی‌کند. نمی‌توان قضایای علمی را از قضایای غیر علمی جدا کرد چون صورت آنها یکی است و فقط ماده آنها فرق می‌کند. در صناعات خمس می‌گویند که ماده ممکن است عدد باشد، طبیعت باشد، مابعدالطبیعه باشد و یا نشانه (Symbole) باشد. قیاس شعر از نظر صورت، فرقی با قیاس برهان ندارد، فقط ماده آن که خیال است فرق دارد. از نظر فرم همان منطق صوری است. در جدل هم همین طور است و فقط ماده آن یک سلسله قضایای مشهوره است. برای مثال در هندوستان می‌گویند:

این گاو است. هرگاو واجب‌الاحترام است.

این گاو واجب‌الاحترام است.

این قضیه از نظر صورت با قضیه زیر فرق ندارد:

العالم متغیر کل مامتغیرحادث

فالعالم حادث

خلاصه این تقسیم‌بندی درست نیست. تقسیم‌بندی باید از نظر منطق ماده باشد، نه از نظر منطق صورت. تفاوتی اگر باشد از لحاظ ماده است، نه از لحاظ صورت.

\*\*\*